

شاه که اصولاً مردی کم‌رو و کم‌حرف بود، در هنگام ایراد این نطق هیجانی غیرعادی از خود نشان داد و پیش‌از آنکه خطاب‌هاش را به پادشاه مرده تمام کند مکث کرد. پس‌از آنکه نطق شاه تمام شد، می‌گویند ناگهان باد شدیدی از سطح بیابان برخاست و در چشم تماشاچیان شن و گرد و خاک پاشید.

در آن هنگام همه این واقعه را به فال نیک گرفتند. اما چنین نبود.

• • •

هفت سال بعد بسیاری از زنان و مردانی که در ۱۹۷۸ صدای خود را برای ابراز مخالفت با شاه بلند کردند جشنهای تخت‌جمشید را بعنوان یکی از نمونه‌های نابخشودنی زیاده‌رویهای پهلوی ذکر می‌کردند. سایرین، از جمله ملکه، طبق اظهارات بعدی‌اش، از اینکه تمامی این مراسم اینقدر فرانسوی بود و خصیلت‌ایرانی ناچیزی داشت ناراضی بودند. هزینه این مراسم چیزی در حدود ۳۰۰ میلیون دلار شد (برآوردها متفاوت است) و این مبلغ در کشوری که درآمد سرانه آن اگرچه رو به افزایش داشت ولی از سالی ۵۰۰ دلار تجاوز نمی‌کرد، بسیار گزاف بشمار می‌رفت. وانگهی، این رویداد بیشتر سرود پیروزی خانواده پهلوی بود تا ملت ایران.

در آن هنگام هیچ‌کس شدیدتر از آیت‌الله خمینی این جشنها را محکوم نکرد. شاه در ۱۹۶۴ او را به علت مخالفت شدیدش با رژیم پهلوی از ایران تبعید کرده بود. در آن هنگام صدای آیت‌الله مانند فریادی در بیابان به گوشها رسید. اما با گذشت زمان جشنهای تخت‌جمشید را می‌توان مظهر پایان یکی از موفق‌ترین سالهای سلطنت شاه دانست.

از این‌پس شاه می‌توانست بمراتب بیشتر به مسائل نظامی علاقه‌مند باشد تا به مسائل اجتماعی. افزایش سهام نفت در شرف سرازیر کردن ثروتی عظیم و باورنکردنی به سوی ایران بود. اما این دلارهای نفتی به‌جای اینکه به پیشرفت کشور کمک کند، هرج و مرج و نومیدی را در میان میلیونها نفر از مردم پخش کرد و در همان حال فرصتهایی افسانه‌ای برای فساد در دربار، در میان خانواده شاه و بسیاری از شرکتهای خارجی و بازرگانان بوجود آورد.

در مورد شخص شاه، ره‌آورد جشنهای تخت‌جمشید، جدایی کامل او از واقعیات بود. او بیش از پیش دچار اشتغال فکری دربارهٔ سلطنت خودش و اهمیت جانشینی مستقیم خود بر اریکهٔ کوروش گردید. در مصاحبه‌ای در ۱۹۷۵ اعلام داشت که جشنهای تخت‌جمشید «تمام دنیا را از سازمان ملل متحد گرفته تا هر یک از پایتختها و ادار به ادای احترام به کوروش و شاهنشاهی او کرد... بدر همکاری بین‌المللی در تخت‌جمشید پاشیده شد.»^{۱۱}

طی چند سال بعدی هیچ‌کس سعی نکرد این خیالات واهی شاه را تعدیل کند یا با واقعیت مربوط سازد. هیچ‌یک از مقامات رسمی و درباریان جرات نکردند برخلاف میل او سخنی بگویند. دولتمردان غربی نیز بیشتر حریص بودند که ثروت ایران را به جیب بزنند و اهمیتی به این نمی‌دادند که شاه را به خویشن‌داری دعوت کنند. رهبران فرانسه در نهایت فروتنی، بخاطر رفتار نامناسب پمپیدو در شرکت‌نکردن در جشنهای تخت‌جمشید تقاضای عفو می‌کردند و در جستجوی قراردادهایی برای احداث نیروگاههای هسته‌ای بودند. امریکاییان کلید زرادخانهٔ خود را در اختیار او گذاشته بودند. انگلیسیها و آلمانیها و ایتالیاییها و هلندیها و ژاپنیها و کلیه کشورهای سوسیالیستی - به‌استثنای آلبانی - و بسیاری دیگر به صفا و پیوسته بودند. هرکسی در چاپلوسی به او، در تشویق او، در به‌جیب زدن پولهای ایران چشم‌و‌هم‌چشمی می‌کرد. هر حماقتی به الهام تعبیر می‌شد؛ هر رؤیائی حقیقت انگاشته می‌شد؛ هر تبلیغی مفهوم واقعی پیدا کرده بود. این وضع تا ۱۶ ژانویهٔ ۱۹۷۹ ادامه داشت.

11) R.K. Karanjia, *The Mind of a Monarch* (London: Allen and Unwin, 1977), pp. 21-22.

فصل سوم

پرواز به مصر

پرواز به مصر سه ساعت هم طول نکشید. شاه که همیشه عاشق پرواز بود در کابین خلبان ماند تا اینکه بوئینگ ۷۰۷ از قلمرو هوائی ایران خارج شد. چند کیلومتر عقب‌تر هواپیمای کمکی پرواز می‌کرد. طبق معمول در سفرهای خارجی، هواپیمای مزبور به علل امنیتی جامه‌دانشا و بار و بنه را حمل می‌کرد. وقتی هواپیما قلمرو هوائی ایران را ترک کرد، شاه هدایت هواپیما را به خلبانش سرهنگ بهزاد معزی سپرد و برای صرف ناهار با ملکه به اتاق مخصوصش رقت. غذا در کاخ سلطنتی تهیه شده بود و اکنون توسط علی‌کبیری آشپز مخصوص شاه به سر میز آورده می‌شد.

هواپیمای شاه در قسمت جلو بخش باشکوهی برای خانواده سلطنتی و در قسمت عقب صندلیهایی برای ملتزمین رکاب داشت. در ایام گذشته مجموعه کاملی از آجودانها و درباریان و وزیران و منشیان و گاردهای محافظ در این قسمت می‌نشستند. اما در این پرواز هواپیما تقریباً خالی بود.

ارشدترین عضو در هواپیما امیراصلان افشار رئیس کل تشریفات بود. او تمایلی به عزیمت شاه نداشت ولی به او اطمینان داده بودند که شاه فقط برای گذراندن چند هفته «تعطیلات» از کشور خارج خواهد شد.

در صندلی کنار او سرهنگ کیومرث جهان‌بینی رئیس گاردهای محافظ شاه نشسته بود. جهان‌بینی هیچ شباهتی به افراد تنومندی که اغلب از مردان مهم حفاظت می‌کنند نداشت. او نسبتاً کوتاه قد بود، عینک می‌زد، موهای کم‌پشت داشت. در سندهرست انگلستان دوره آموزشی گذرانده و طی پانزده سال گذشته افسر گارد سلطنتی بود. عنوان رسمی جهان‌بینی فرمانده واحد مخصوص امنیت بود. او سایه شاه شمرده می‌شد و تقریباً هر جا که شاه به سفر می‌رفت با او بود. جهان‌بینی از معدود اشخاصی بود که تقریباً از يك ماه پیش می‌دانست آنها در شرف ترك ایران هستند. می‌گوید: «فرصت زیادی برای آماده‌کردن خود داشتم. فقط نمی‌توانستم باور کنم که دیگر باز نخواهیم گشت. بدین جهت تقریباً هر چه را که داشتم باقی گذاشتم.» چندین گارد دیگر نیز در هواپیما بودند. از جمله سرهنگ یزدان-نویسی محافظ مخصوص ملکه و گروه‌بان علی شهبازی. همچنین امیر پورشجاع و محمود الیاسی پیشخدمتهای مخصوص شاه. و بالاخره دکتر لوسی پیرنیا.^۱

دکتر پیرنیا پزشک فرزندان چهارگانه شاه بود. (همگی آنان چند هفته پیش از پدر و مادرشان ایران را به مقصد امریکا ترك نموده بودند.) او زنی بود ریزنقش و جذاب، با موهای قرمز. هیچ تمایلی به رها کردن خانواده‌اش در ایران نداشت اما نسبت به ملکه وفادار بود و در ژانویه ۱۹۷۹ تشخیص داده بود که ملکه با يك مسئله جدی روبرو است. تقریباً هیچ زنی در کاخ سلطنتی باقی نمانده بود.^۲ بسیاری از دوستان و ندیمه‌های شهبانو قبلاً کشور را ترك گفته بودند. مادرش نیز از تهران رفته بود. یکی از مستخدمه‌هایش ازدواج

(۱) مصاحبه نگارنده با امیراصلان افشار، ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۵؛ با کامبیز آتابای در ۲۰ نوامبر ۱۹۸۵؛ با کیومرث جهان‌بینی، ۸ نوامبر ۱۹۸۵.
(۲) مصاحبه نگارنده با دکتر پیرنیا، ۲ اکتبر ۱۹۸۵.

کرده بود و تمایلی به رفتن نداشت. یکی دیگر بسیار مذهبی شده بود. بعدها ملکه گفت: «او از مینی ژوپ به زیر چادر رفت. اما در آخر کار به من التماس کرد که او را همراه ببرم. می‌گفت من کسی را ندارم، شما به جای مادرم هستید، خواهش می‌کنم مرا بسا خودتان ببرید. اما من احساس کردم که نمی‌توانم يك نفر دیگر را با اعصاب خراب تحمل کنم. احتیاج به يك نفر آرامتر داشتم.» دکتر پیرنیا چند روز پیش از عزیمت برای خداحافظی با ملکه به کاخ رفت و پذیرفت که با او پرواز کند.^۲

از میان این گروه كوچك، فقط چند ایرانی در ماههای بعد با شاه و ملکه باقی ماندند. اگر آنها می‌توانستند پیش‌بینی تلخیها و رنجهای سفر طولانی را که در پیش داشتند بکنند، بدون شك وحشت‌زده یا دست‌کم شگفت‌زده می‌شدند. تبعیدی که اکنون شاه آغاز می‌کرد از پاره‌ای جهات نه تنها بازتاب نخستین تبعیدش در ۱۹۵۳ بشمار می‌رفت، بلکه حتی تبعید پدرش رضاشاه را بخاطر می‌آورد.

رضاشاه از هر لحاظ شخصیتی جالب بود. او مثل بیسمارك کوشید ایران را با گامهای بلند به پیش ببرد و چهره‌اش را تغییر بدهد، آن را متحد سازد و از سلطه بیگانگان نجات بدهد. اما سرانجام به دست بیگانگانی که از دیرباز در امور داخلی و زندگی ایرانیان دخالت می‌کردند سرتگون شد.

او در ۱۸۷۸ به دنیا آمده و فرزند يك افسر تهیدست بود. در آن هنگام ایران یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای خاورمیانه بشمار می‌رفت که به تیولهای عشایری تقسیم شده بود و پادشاه قاجار روز به روز نفوذ کمتری در آنان داشت. مملکت هنوز با انقلاب سیاسی و صنعتی که بتدریج از قلب اروپا به سراسر جهان پخش می‌شد تماس حاصل نکرده بود. دستگاه اداری ایران هنوز بسیار كوچك بود و قاجاریه تقریباً دست به هیچ اقدام اصلاحی نزده بودند. آنان حتی يك ارتش ملی تأسیس نکرده بودند و مؤسساتی نظیر مدارس و

(۳) مصاحبه نگارنده با فرح دیبا، ۲۶-۲۷ مارس ۱۹۸۶.

دادگاهها مانند بسیاری از کشورهای اسلامی در دست روحانیون بود.^۴ قدرتمندترین نیروها در این سرزمین انگلیسیها و روسها بودند. نگرانی عمده انگلیسیها حمایت از راه هند و حفظ سلطه بر افغانستان، کشور حائل میان ایران و هند بود. ضمناً برایشان جنبه حیاتی داشت که ایران بتواند مانع از هرگونه پیشروی روسها به سوی جنوب شود. بدینسان مداخله انگلیسیها در امور ایران برای قاجارها جنبه مضاعف داشت. آنان از مداخله انگلیسیها خوششان نمی آمد ولی در عین حال از اینکه حضور انگلستان در ایران سدی در برابر نفوذ خردکننده روسیه است خشنود بودند. می توان گفت ایرانیان انگلیسیها را مسئول همه بدبختیهای کشورشان می دانستند ولی از روسها بیشتر می ترسیدند.

در سالهای آخر قرن نوزدهم انگلستان بر دربار ایران مسلط بود. به آنان حق ایجاد خطوط تلگرافی در سراسر کشور اعطا شده بود تا لندن بتواند با هند تماس بیشتری داشته باشد. در ۱۸۷۲ پارون جولیوس دو رویتر تبعه بریتانیا امتیاز انحصاری احداث راه آهن و استخراج تقریباً کلیه معادن ایران را بدست آورد. بعدها لرد کرزن امتیاز مزبور را چنین نامید: «کاملترین نوع واگذاری در بست کلیه منابع صنعتی یک کشور به سرمایه های خارجی که نظیر آن هرگز به هم و گمان احدی در نیامده و در تاریخ سابقه نداشته است.»^۵ اعتراضها در داخله ایران بعدی بود که شاه ناچار شد امتیاز را لغو کند. آنگاه انگلیسیها ادعاهای حل و فصل نشده رویتر را برای سد کردن امتیاز راه آهن روسها بکار بردند. رقابت شدید میان دو قدرت بزرگ ادامه یافت و در پایان قرن نوزدهم هردو آنان عمیقاً در جنبه های گوناگون زندگی ایرانیان درگیر شدند. این مداخلات به نحوی گسترده مورد تنفر مردم قرار داشت و هنگامی که انگلیسیها انحصار فروش

4) Ghani, *Iran and the West*, pp. 375-78. and 385-98.; Richard Ullman, *The Anglo-Soviet Accord* (Princeton: Princeton University Press, 1972); Donald Wilber, *Riza Shah Pahlavi 1878-1944* (Hicksville, N.Y.: Exposition Press, 1975).

5) Nikki Keddie, *Roots of Revolution* (New Haven: Yale University Press, 1981), p. 59.

تنباکوی ایران را بدست آوردند، تظاهرات بزرگی صورت گرفت و دولت ناچار شد امتیازنامه را لغو کند. از آن پس تا مدتی نفوذ روسیه پیشی گرفت.

یکی از وسایل اعمال قدرت روسیه بریگاد قزاق ایران بود که شاه به دنبال سفری به روسیه تأسیس کرده بود و تحت نظر افسران روسی اداره می‌شد. چند سال پیش از پایان قرن، رضاخان که نوجوانی بلندقد و پانزده شانزده ساله بود به نیروی قزاق پیوست. این واقعه اندکی پیش از آن روی داد که امتیاز دیگری باز هم به نفع انگلیسیها و به ضرر روسها به بیگانگان اعطا گردد. در ۱۹۰۱ یک انگلیسی به نام ویلیام ناکس داری «حق تفحص و استخراج و حمل و نقل و فروش نفت» در سراسر ایران را به استثنای پنج ایالت شمالی بدست آورد. ایالات مزبور نیز بخاطر حساسیت روسها مستثنی شدند. مخالفت روسها با چنین امتیازی بدین سبب نقش بر آب شد که متن فارسی آن هنگامی به سفارت روس ارائه گردید که مترجم آن به مرخصی رفته بود.^۶

در ۱۹۰۷ انگلیسیها بمنظور حفاظت از عملیات حفاری نفت و بدون توجه به حاکمیت ایران قوائی به این کشور اعزام داشتند و قراردادی در مورد تقسیم ایران به مناطق نفوذ با روسها امضا کردند: روسها در شمال و انگلیسیها در جنوب و یک منطقه بیطرف بین آندو که در اختیار دولت ایران قرار داشت. در ۱۹۰۸ نفت در جنوب غربی ایران کشف شد و یک سال بعد «شرکت نفت انگلیس و ایران» تأسیس گردید. در همین حال نیروی دریایی بریتانیا سوخت ناوگان خود را از زغالسنگ به نفت تبدیل کرد و با شروع جنگ جهانی اول نیاز بیشتری به این ذخایر جدید و با ارزش ایران یافت. دولت انگلستان بخش عمده سهام «شرکت نفت انگلیس و ایران» را خرید و شرکت مزبور از آن تاریخ با شرایطی در ایران به فعالیت پرداخت که بیشتر به نفع انگلیسیها بود تا ایرانیان.

6) Ibid., pp. 38, 78.

در جنگ جهانی اول ایران بیطرفی خود را اعلام کرد اما همدلی ایرانیان با آلمان بود زیرا با بریتانیای کبیر و روسیه می‌جنگید. ایران مبدل به میدان جنگ شد. ترکها که متحد آلمان بودند وارد آذربایجان و غرب ایران شدند، قیصر آلمان حامی اسلام معرفی شد، مأموران آلمانی اجازه یافتند در نقاطی که انگلیسیها تاکنون منطقه نفوذشان می‌دانستند آزادانه فعالیت کنند. انگلستان نیرویی برای دفاع از پالایشگاه آبادان فرستاد و یک موافقتنامه سری با روسها امضا کرد که براساس آن روسها در پایان جنگ کنترل استانبول و داردانل را در دست می‌گرفتند و ایران بین آن دو کشور تقسیم می‌شد. در ۱۹۱۷ انگلیسیها و روسها تقریباً تمام خاک ایران را در تصرف داشتند.^۷

در این هنگام انقلاب روسیه صورت گرفت. رهبران جدید شوروی در اواخر ۱۹۱۷ آنچه را قراردادهای نابرابر تزارها می‌نامیدند، بطور یک‌جانبه لغو کردند و در نتیجه افسران قزاق از ایران احضار شدند. انگلستان تصمیم گرفت سلطه خود را بر این کشور تحکیم کند و لذا در ۱۹۱۹ قراردادی بین ایران و انگلیس امضا شد که ایران را عملاً مبدل به تحت‌الحمایه بریتانیا می‌کرد. این قرارداد خشم طبقه تحصیل‌کرده را در تهران برانگیخت و هیچ‌گاه به تصویب مجلس نرسید. در همین حال بود که ناسیونالیستهای ایرانی به فکر جلب حمایت امریکا در برابر استثمار بریتانیا افتادند.

در اواخر ۱۹۲۰ افسر انگلیسی فرمانده قوای بریتانیا در ایران سرلشکر ادموند آیرونساید، چهره‌ای بس جالب بود. او در جنگ بوئرها شرکت کرده بود و الگوی جان بوکان برای شخصیت ریچارد هانای در کتاب *سی و نه پله* قرار گرفته بود.

آیرونساید از مشاهده شخصیت (و وضع جسمانی) رضاخان بشدت تکان خورد. رضاخان در آن زمان درجه سرهنگی داشت و در اوایل چهل‌سالگی بود. آیرونساید در دفتر خاطراتش نوشت: «او مردی واقعی است، رک‌گوترین مردی است که تاکنون دیده‌ام...» آیرونساید قبل از آنکه در فوریه ۱۹۲۱ ایران را ترک کند به رضاخان اظهار

7) Ghani, *Iran and the West*, 375-378.

داشت که انگلیسیها با در دست گرفتن قدرت توسط او مادام که شاه قاجار خلع نشود مخالفتی نخواهند داشت. در آن هنگام انگلیسیها در جستجوی «راه حل مرد قوی» برای مسئله حفظ ایران زیر نفوذ خودشان بودند.

رضاخان با نیروهای تحت فرمان خود به يك غير نظامی به نام سید ضیاءالدین پیوست تا کودتایی به راه اندازند و حکومت جدیدی به پادشاه ضعیف قاجار تحمیل کنند. تصور می شد که رضاخان طرفدار انگلیسیها باشد و وزیرمختار انگلیس در تهران بسادگی به شاه قاجار اظهار داشت که باید با او همکاری کند. او نیز همین کار را کرد. آیروونساید که در این هنگام کشور را ترک کرده بود در دفتر خاطراتش نوشت: «تصور می کنم همه مردم چنین می اندیشند که من کودتا را طرح و رهبری کردم. گمان می کنم اگر در معنای سخن دقیق شویم واقعاً من این کار را کرده ام.»^۸

در حقیقت حکومت جدید بعنوان يك مخلوق انگلیسی ظاهر نشد و بدقول نیکی کدی، یکی از مورخان، «نقطه عطفی در تاریخ ایران بشمار می رفت.» حکومت مزبور استقلال بیسابقه ای نسبت به غرب نشان داد و وعده پیشرفت کشاورزی و استقلال ملی و اقتصاد صنعتی مدرن و دیگر اصلاحات اجتماعی را داد. مناسبات با اتحاد شوروی عادی شد.^۹

اندکی پس از کودتا، رضاخان وزیر جنگ و فرمانده کل قوا شد و به بازسازی ارتش پرداخت. در ۱۹۲۳ نخست وزیر شد و به تقویت حکومت مرکزی در برابر عشایر دست زد. رضاخان به آیروونساید قول داده بود که احمدشاه را خلع نخواهد کرد و تا مدتی به قولش وفادار ماند. ولی در ۱۹۲۵ قاجارها را برانداخت. او در نظر داشت جمهوری تأسیس کند اما شمار زیادی از رهبران مذهبی او را متقاعد ساختند

8) Denis Wright, *The English Amongst the Persians* (London: Heinemann, 1977) p. 182.

(این کتاب تحت عنوان انگلیسیها در میان ایرانیان به فارسی منتشر شده است. - م.)

9) Keddie, *Roots of Revolution*, p. 87.

که سلطنت باید حفظ شود. روحانیون می‌ترسیدند همانطور که اخیراً در ترکیه روی داده بود در رژیم جمهوری آزادی عمل خود را از دست بدهند. بنابراین او در ۲۵ آوریل ۱۹۲۶ به نام رضاشاه پهلوی شاهنشاه ایران تاجگذاری کرد. سلسله قاجار پایان یافته و سلسله پهلوی آغاز شده بود.

•••

شاید تنها موردی که رضاشاه به توصیه روحانیون گوش داد پذیرفتن سلطنت بود. وی در سراسر دوران سلطنت خود کوشید ایران را بوسیله یک ارتش ملی قوی متحد سازد، مجبورش کرد که برای گام نهادن در راه ترقی و پیشرفت، بسیاری از موازین و قواعد قرن بیستم را بپذیرد. اعتراضات روحانیون عموماً نادیده گرفته شد. الگو و قهرمان رضاشاه همسایه اش مصطفی کمال آتاتورک بود. او کوشید اصلاحاتی را که در ترکیه بعمل آمده بود در ایران نیز اجرا کند. در این کار از موفقیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار شد. طی ده سال نخست سلطنت او، ایران شاید بیش از تمام دوره قاجاریه در یکصد و بیست سال گذشته پیشرفت کرد. جاده‌ها و مدارس و بیمارستانهای متعدد احداث کرد، دانشجویان را برای تحصیلات عالی به خارج فرستاد - بیشتر به فرانسه و تعداد کمتری به آلمان، زیرا ایرانیان هنوز این دو کشور را که دشمنان سنتی انگلستان و روسیه بودند دوست خود می‌دانستند؛ صنایع پارچه بافی و قند و سیمان تأسیس کرد؛ برق را به ایران آورد؛ به اجرای یک طرح جاه طلبانه در مورد ساختمان راه آهن سراسری پرداخت که خلیج فارس را به بحر خزر متصل ساخت؛ قدرت رؤسای عشایر را کاهش داد و مجموعه‌ای از قوانین عرفی تصویب و تحمیل کرد؛ اصرار ورزید که بیگانگان کشورش را به جای «پرشیا» ایران بنامند.^۵

• منشأ دستور ۱۹۳۵ رضاشاه درباره تغییر نام کشور چندان روشن نیست. بنظر می‌رسد که آلمانیها در آن دستی داشته‌اند. مقامات آلمانی ضمن تلاش خود در جلب دوستی ایرانیان این آهنگ را ساز کردند که ایرانیان نیز همانند خودشان آریایی هستند و استعمارگران بویژه انگلیسیها با نامیدن

اما رضاشاه در ایجاد يك ایدئولوژی ملی به اندازه آتاتورك موفق نبود. آتاتورك قادر شد روحانیون را تحت کنترل درآورد و همانند تجار و روشنفکران مکانی برایشان در ترکیه جدید بیابد. او فرمانروایی خودکامه بود ولی مانند يك سیاستمدار قرن بیستم حکومت می‌کرد. برعکس، رضاشاه مانند شاه حکومت می‌کرد و خود را طرفدار تمرکز نشان داد و نه تفویض اختیارات. او روحانیون را مانعی در برابر برنامه‌های نوسازی‌اش پنداشت. اجرای بسیاری از مراسم مذهبی و تعزیه را قدغن کرد. زنان را از پوشیدن چادر در اماکن عمومی ممنوع ساخت. یکی از روحانیون را که جرأت کرده بود از رفتار زنان منسوب به شاه که بی‌چادر وارد حرم قم شده بودند انتقاد کند، تبعید کرد. گفته می‌شد یکی از آجودانهایش با کفش وارد حرم مطهر شده و با این کار خود حرمت این مکان مقدس را زیر پا گذاشته و سپس ریش آن روحانی را گرفته و او را بیرون کشیده تا شاه شخصاً او را به اتهام توهین به مقام سلطنت شلاق بزند.

رضاشاه زمینهای متعلق به روحانیون و ملاکان بزرگ را نیز به زور گرفت و بخش عمده آنها را برای خود و خانواده‌اش نگاه داشت. در واقع در سالهای ۳۰ خانواده او از بزرگترین زمینداران ایران شده بودند و شاید يك ششم زمینهای حاصلخیز را مالك بودند. صرفنظر از این کار، اقدامات رضاشاه در اصلاح مؤثر کشاورزی ناچیز بود. در نتیجه تولیدات کشاورزی و سطح زندگی روستاییان بدون تغییر باقی ماند. هیچ بازار ملی برای کالاهای مصرفی یا صنعتی ایجاد نشد و بدینسان صنعتی‌شدن کشور به عقب افتاد.

• • •

رضاشاه یازده تن از فرزندان را به رسمیت شناخت، هرچند که احتمالاً فرزندان دیگری هم داشت. ولیعهد او محمدرضا از همسر

→ «پرشیا» آن را پست کرده‌اند. رضاشاه شخصاً نمی‌دانست که کشورش را در خارج به نامی غیر از ایران می‌خوانند، لذا دستور فوق را صادر کرد.^{۱۰}

10) Ghani, *Iran and the West*, p. 166.

دومش تاج الملوك در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹ به دنیا آمد. چند ساعت بعد خواهر دوقلوی او قدم به عرصه وجود گذاشت که نامش را اشرف گذاشتند و روابط او با برادرش در سراسر زندگی توأم با احساسات شدید و ناراحتیهای زیاد بود. سایر فرزندان تاج الملوك عبارت بودند از يك دختر بزرگتر به نام شمس و يك پسر به نام علیرضا که در يك سانحه هوایی در ۱۹۵۴ درگذشت.

رضاشاه در ۱۹۲۶ به دست خود تاج را بر سر گذاشت و محمدرضا را به ولیعهدی تعیین کرد و از همه خواست که از آن پس وی را «والاحضرت» خطاب کنند. بزرگداشتن زیر سایه شخصیت خردکننده پدری که میخواست به ضرب شلاق ایران را مبدل به يك ملت سازد کار آسانی نبود. ولیعهد نیز مانند هر کسی در ایران از او بشدت می ترسید.

مادرش ملکه تاج الملوك با رضاشاه فرق داشت. اگرچه او نیز تندخو و سرسخت بود، اما ریزنقش و ظریف می نمود. در سالهای بعد از او مرتباً به عنوان پیرزنی بدخلق نام می بردند. وقتی رضاشاه به دنبال تولد دوقلوها دو زن دیگر گرفت که برایش شش فرزند آوردند، او چندان هم آرام نگرفت.

محمدرضا درست برخلاف خواهر دوقلویش اشرف، کمرو و حتی نرم و ملایم و فاقد اعتماد به نفس بود. در هفت سالگی نزدیک بود از بیماری حصه بمیرد. در آن روزها واقعاً هیچ دارویی در تهران وجود نداشت. پزشکان مردد بودند و اعضای خانواده در اطراف بستر بیمار دعا می کردند. آنگاه تب به بالاترین درجه رسید و همه از او قطع امید کردند. محمدرضا ادعا می کرد که در این هنگام حضرت علی (ع) داماد پیامبر و دومین شخصیت مقدس اسلام به عقیده شیعیان بر او ظاهر شد و کاسه ای به او داد که مایعی در آن بود. او مایع را نوشید. فردای آن، تب فروکش کرد و حال او رو به بهبود رفت. او در سراسر عمرش این داستان را تعریف می کرد. این یکی از معجزات متعددی بود که به عقیده او برایش روی داده بود. ادعا می کرد که نظرکرده خداست. ۱۱) ولی هیچگاه روحانیون را دارای رهبری الهی

11) M.R. Pahlavi, *Answer to History*, pp. 50-61.

نمی‌دانست.)

رضاشاه تحصیل نکرده بود و سواد کمی داشت اما مصمم بود که فرزندانش تحصیلات خوب داشته باشند. این بود که ولیعهد را به مدرسه لو روزه، مؤسسه بین‌المللی مشهور سویسی برای جوانان ثروتمند فرستاد. بعدها اغلب می‌گفتند که محمدرضا در سویس به دموکراسی علاقه‌مند شد ولی تلاشهای بعدی او در آشتی‌دادن این طرز فکر با طرز حکومت در ایران با اشکال مواجه گردید. او بعدها نوشت: «سالهایی که در سویس گذراندم مهم‌ترین سالهای عمرم بود... من یاد گرفتم که دموکراسی چیست... هنوز به دموکراسی اعتقاد دارم ولی نه بدون انضباط، چون دموکراسی بدون نظم مترادف با هرج و مرج است. ۱۲» هنگامی که نوجوان هفده‌ساله پس از پنج سال اقامت در سویس به ایران بازگشت تغییرات زیادی در اثر اقدامات نوسازی پدرش روی داده بود. اکنون تهران دارای پولوارهای پردرخت با چراغ برق شده بود. ایران داشتن بعضی ارتباطات جهانی با غرب را در پیش گرفته بود. سراسر کشور تحت کنترل شدید پدرش قرار داشت. حتی کدخدایان دهات را تهران تعیین می‌کرد. با قدرت گرفتن ارتش استقلال عشایر درهم شکسته بود.

رضاشاه وظیفه عمده‌ای به عهده پسرش واگذار نکرد و محمدرضا را در دانشکده افسری گذاشت. محمدرضا نوزده‌ساله که شد، رضاشاه صلاح دید که ولیعهد باید ازدواج کند و در جستجوی همسری مناسب برای او در خاورمیانه - از نظر اصل و نسب - برآمد. بعدها پسرش نوشت: «او با رک‌گویی ذاتی خود - که شاید برای طرح برنامه‌ها مناسب‌تر بود تا مسائل عاطفی - تحقیقاتش را شروع کرد.» مناسب‌ترین کاندیدا فوزیه بود که تنها هفده سال داشت ولی زیباترین خواهر مورد علاقه ملک‌فاروق پادشاه مصر بود. دو نوجوان از این ترتیب آگاه شدند و در بهار ۱۹۳۹ با یکدیگر ازدواج کردند. ۱۳»

12) Ghani, *Iran and the West*, p. 123; Karl Eskelund, *Behind the Peacock Throne* (London, 1965).

13) Margaret Laing, *The Shah* (London: Sidgwick and Jackson, 1976) p. 68.

در آغاز کار، همه چیز به خوبی و خوشی گذشت. شاهزاده خانم همان قدر که زیبا بود اهل شوخی و تفریح هم بود. یکبار سسیل بیتون درباره او نوشت:

اگر بوتیچلی زنده می شد و می خواست تا بلوی و نوس آسیایی یا بهار را نقاشی کند، مدل او می توانست فوزیه باشد، او از مشاهده ملکه با چهره ای به شکل قلب و بی اندازه رنگ پریده، چشمان آبی نافذ، لبان ارغوانی برگشته، موهای بلوطی تیره که به طرز زیبایی از پیشانی اش شروع می شد و به پشت سرش می ریخت، غرق در شادمانی می شد. ۱۴

تنها فرزند آن دو شهناز بود که در ۱۹۴۰ به دنیا آمد. اما از آن پس زناشویی رو به تیرگی گذاشت. در آن هنگام دربار مصر یکی از مدرن ترین و پر رفت و آمدترین دربارهای جهان بشمار می رفت. چشم و گوش فوزیه باز بود و دست کم در اثر محبت های برادرش که شیفته اش بود به تجمل و نازپروردگی عادت کرده بود. در آن روزها تهران برعکس قاهره جامعه ای فقیر و ابتدائی داشت. مانند این بود که شاهزاده خانم را از پاریس به یک شهرستان کوچک تبعید کرده باشند.

هنگامی که جنگ جهانی دوم آغاز شد، ایران ارتباط نزدیکی با آلمان داشت. نازیها با پشتکار فراوان از رضاشاه پهلوی چاپلوسی و از تمایل او به آزاد کردن ایران از یوغ سلطه انگلیسیها و روسها بهره برداری می کردند. رضاشاه در سأل های اولیه سلطنت خود به یک سلسله توافق با مسکو نایل شده و به رژیم کاپیتولاسیون که براساس آن بیگانگان خارج از صلاحیت دادگاههای ایران قرار داشتند خاتمه داده بود. انگلیسیها این ترتیب را پذیرفتند ولی در ۱۹۳۲ که رضاشاه امتیاز نفت انگلیس را یک جانبه ملغی کرد خشمگین شدند. در ۱۹۳۳ یک قرارداد جدید ۶۰ ساله با شرکت نفت امضا شد ولی انگلیسیها

دیگر هیچ‌گاه به رضاشاه اعتماد نکردند و از آن پس وی را به چشم دیکتاتوری بی‌اندازه غیرقابل‌اعتماد نگریستند - و تا حدودی حق داشتند. از اواسط دهه ۱۹۳۰ او همچون شاهان مستبد بدون مشورت با هیچ‌کس حکومت می‌کرد.

جان کالویل دیپلمات انگلیسی که در سپتامبر ۱۹۳۷ در بخش شرقی وزارت خارجه انگلیس انجام وظیفه می‌کرد، بعدها نوشت: «حوزه عملیات اداره من ترکیه و ایران بود. مسائل مربوط به ایران تا اندازه‌ای خسته‌کننده بود چون رضاشاه پهلوی دیکتاتوری بود که زود از جا درمی‌رفت. ما می‌بایست بخاطر منافع سرشاری که در شرکت نفت انگلیس و ایران (در حال حاضر شرکت نفت بریتانیا) داشتیم مخصوصاً با او مؤدبانه رفتار کنیم... مسائل ترکیه هیجان‌انگیزتر بود.»^{۱۵}

در خلال سالهای دهه ۳۰ آلمانیها به بیرون‌راندن انگلیسیها از ایران حریص‌تر شدند. قطع‌نظر از اینکه اعلام می‌کردند ایرانیان آریایی واقعی هستند، مهم‌ترین شریک تجارتي ایران نیز شده بودند. بسیاری از تجهیزات سنگینی که رضاشاه بوسیله آنها می‌خواست کشور را صنعتی‌کند و بندر و جاده بسازد از آلمان می‌آمد. آلمانیها در احداث راه‌آهن سراسری به او کمک کردند. همراه با گردونه‌های ریل‌دار و سیل مهندسان، جاسوسان آلمانی و رشوه و تبلیغات نیز به خاک ایران راه یافتند. در اواخر دهه روسها متوجه تهدیدی شدند که ارتباط اقتصادی آلمان و ایران به مناطق آسیای مرکزی در عقب شوروی وارد می‌کرد. انگلیسیها نیز از تعداد رو به افزایش «مستشاران» آلمانی و فعالیتهای سیاسی آنان در ایران بشدت احساس خطر کردند.

هنگامی که جنگ شروع شد رضاشاه بیطرفی ایران را اعلام کرد ولی حمله آلمان به شوروی این بیطرفی را غیرممکن ساخت. حضور گسترده آلمانیها در ایران بلافاصله مبدل به نیرویی متخاصم نسبت به روسها و انگلیسیها گردید. کاروانهای کشتی که متفقین از راه

15) John Colville, *The Fringes of Power* (London: Hodder and Stoughton, 1986) pp. 14-15.

اقیانوس منجمد شمالی به روسیه می‌فرستادند چنان‌که زیر فشار آلمانیها قرار گرفت که می‌بایست راه دیگری برای حمل مواد جنگی و کالا برای روسیه یافته شود. چه راهی می‌توانست بهتر از ایران و راه آهن سراسری نوبنیاد رضاشاه باشد؟ در ژوئیه ۱۹۴۱ انگلیسیها و روسها اخراج جاسوسان آلمانی و خاتمه‌دادن به نفوذ آلمان در ایران را خواستار شدند. رضاشاه برخلاف معمول دچار تردید شد و ... شکست خورد.

در اوت ۱۹۴۱ انگلیسیها و روسها به ایران حمله کردند. رضاشاه استعفا داد و به پسرش محمدرضا اظهار نمود: «من نمی‌توانم پادشاه اسمی یک مملکت اشغال‌شده باشم و یک افسر جزء انگلیسی یا روسی به من دستور بدهد.» ۱۶ پیرمرد جامه‌دانش را بست و با تشریفاتی ناچیز و وقاری ناچیزتر همراه با همسر موگلی‌اش - که ملکه تاج‌الملوک نبود - و بیشتر فرزندان‌ش راه تبعید را درپیش گرفت. او سی‌خواست به کانادا برود ولی انگلیسیها حتی اجازه این انتخاب را به او ندادند؛ ابتدا او را به جزیره موریس و سپس به افریقای جنوبی بردند که در همانجا در ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۴ درگذشت.

یکبار دیگر لندن درباره فرمانروای ایران تصمیم گرفت. اگرچه محمدرضا به‌عنوان ولیعهد تعیین و برای جانشینی پدرش رضاشاه - در موقعیتی مساعدتر - تربیت شده بود، ولی لندن تأمل کرد. اعضای کابینه انگلستان بازگشت یکی از افراد سلسله سابق قاجار به تخت سلطنت را مورد بررسی قرار دادند؛ متأسفانه معلوم شد که شخص مورد نظر یک کلمه هم فارسی بلد نیست. حتی در لندن نیز این امر یک مانع بزرگ تلقی شد.

پاره‌ای از مقامات انگلیسی محمدرضا را شخصی می‌دانستند «ضعیف و ترسو که دست در دست سفارت آلمان دارد.» اما سرانجام آنها و روسها تصمیم گرفتند خود او را بر تخت پدرش بنشانند و چنین استدلال کردند اگر او خواستهای آنان را انجام ندهد، همیشه می‌توان شخص دیگری را به‌جایش گذاشت. انگلیسیها در جنوب و روسها در

شمال ایران حکومت خواهند کرد. تا زمانی که جنگ ادامه دارد ترتیبات قرن نوزدهم مجدداً برقرار خواهد شد.^{۱۷}

بدینسان شاه جدید سلطنت خود را در سایهٔ تحقیرهای پدرش و به‌عنوان عروسکی در دست انگلیسیها و روسها آغاز کرد. هنوز بیست و دو سال هم نداشت. موقعیت او در نتیجهٔ این واقعیت که ملکهٔ مادر و خواهر دوقلویش اشرف همراه رضاشاه به تبعید نرفته بودند تسهیل نمی‌شد. هر دووی آنها شخصیت‌هایی با قدرت بودند. اشرف بعدها ادعا کرد که مایل بسوده با پدرش برود ولی او اصرار ورزیده بود که بماند «چون برادرت به تو بیشتر احتیاج دارد.»^{۱۸} شاهزاده خانم فوزیه زندگی در دربار را که تحت سیطرهٔ مادرشوهر توطئه‌گر و خواهرشوهر حسودش بود تحمل‌ناپذیر یافت.^{۱۹}

• • •

محمدرضا از اینکه یکبار دیگر کشورش را دشمنان دیرینه‌اش اداره می‌کردند ناراضی بود. پس از آنکه سربازان امریکایی به نیروهای اشغالگر متفقین در ایران پیوستند او دریافت که سیاست امریکا مستقل از سیاستهای انگلستان و شوروی است. بدین جهت از پرزیدنت روزولت کمک طلبید. در نتیجه ایالات متحد انگلیسیها و روسها را تشویق کرد که قراردادی با ایران امضا کنند و قول بدهند قوایشان را تا شش‌ماه پس از پایان جنگ از ایران خارج سازند. این اقدام روزولت به شاه نشان داد که امریکا تا چه اندازه می‌تواند در برابر استثمارگران دیرینه ایران مفید واقع شود.^{۲۰}

در ۱۹۴۴ وزارت خارجهٔ امریکا به روزولت توصیه کرد که ایران

17) Denis Wright, *The Persians Amongst the English* (London: Tauris, 1985) pp. 212-214.

این کتاب تحت عنوان *ایرانیان در میان انگلیسیها* به فارسی منتشر شده است. - م.

18) Ashraf Pahlavi, *Faces in a Mirror* (New York: Prentice Hall, 1980) p. 43.

19) Laing, *The Shah*, p. 90.

20) Barry Rubin, *Paved with Good Intentions* (Oxford and New York: Oxford University Press, 1980) p. 19.

(این کتاب تحت عنوان *جنگ قدرتها در ایران* به فارسی ترجمه شده است. - م.)

باید تقویت شود تا بتواند در برابر تجاوزات انگلستان و روسیه مقاومت کند. این پیشنهاد به دل روزولت نشست و تذکاریه‌ی مشهوری به کاردل هال وزیر خارجه نوشت و ضمن آن اعلام کرد: «از این فکر که ایران الگویی باشد برای آنچه ما می‌توانیم با اجرای سیاست عاری از خودخواهی امریکا بسازیم، به هیجان آمده‌ام. ما نمی‌توانیم ملتی دشوارتر از ایران را به عنوان الگو انتخاب کنیم. با این حال مایلیم در این مورد سعی خودمان را بنماییم.»^{۲۱}

روزولت بتوسط ژنرال پاتریک هرلی که سابقاً وزیر دفاع پرزیدنت هوور بود و در ۱۹۴۳ از ایران دیدن کرده بود گزارشی درباره‌ی ایران برای چرچیل فرستاد. او هم انگلیسیها و هم روسها را بنخاطر «سیاست امپریالیستی» آنان در ایران به باد حمله گرفت و خواستار يك ایران آزاد و مستقل با سلطنت مشروطه گردید. روزولت معتقد بود که ایران مدت زیادی تحت حکومت يك «اقلیت حریص و قدرتمند» بوده و «مردم در معرض استثمار و انحصار بیگانگان قرار داشته‌اند.» چرچیل خوشش نیامد و به فرانکلین روزولت پاسخ داد که لزومی به مبارزه میان امپریالیسم و دموکراسی نیست «زیرا امپریالیسم بریتانیا پیش از هر سیستم حکومتی از آغاز تاریخ، دموکراسی را در جهان گسترش داده و هنوز به این کار اشتغال دارد.»^{۲۲}

پس از پایان جنگ انگلیسیها طبق تعهداتی که در قرارداد پسا ایران داشتند نیروهایشان را از این کشور خارج ساختند ولی شورویها حکومتهای دست‌نشانده‌ای در ایالات شمالی و غربی، یعنی آذربایجان و کردستان برپا کردند. شاه و مخصوصاً نخست‌وزیرش سخت‌ایستادگی نمودند، سازمان نوپنیاد ملل متحد علیه مسکو بسیج شد، پرزیدنت ترومن تهدید کرد، و سرانجام شورویها قوایشان را تخفیف کردند. این درس دیگری از قدرت و دوستی امریکا بود که شاه جوان عصبی-مزاج سنایش کرد.^{۲۳}

21) Ibid., p. 22.

22) Ghani, *Iran and the West*, pp. 79-80; Churchill and Roosevelt, *The Complete Correspondance* (Princeton: Princeton University Press, 1984).

23) Rubin, *Paved with Good Intentions*, pp. 27-28.

شاهزاده خانم فوزیه در ۱۹۴۵ به مصر بازگشت و سه سال بعد طلاق وی و شاه اعلام گردید. شاه که در تهران تنها بود یکبار دیگر خود را آزاد دید و عادت شبگردیهایش را از سر گرفت. دو سال بعد با ثریا اسفندیاری دختر زیبای هجده ساله یکی از خوانین بختیاری از بانویی آلمانی ازدواج کرد.

در ۱۹۴۹ شاه از نخستین سوء قصد از سه سوء قصدی که به جانش شد، جان بدر برد. مهاجم جوانی بود که ظاهراً هم با حزب کمونیست توده و هم با کسانی که شاه «متعصبین مذهبی فوق العاده محافظه کار» می نامید ارتباط داشت. حکومت نظامی اعلام شد و کمونیستها بازداشت شدند.^{۲۴}

در اوایل دهه ۱۹۵۰ شاه بزرگترین آزمایش دوران عمر خود را گذراند، آزمایشی که او را بیش از پیش به ایالات متحد و وابسته ساخت؛ بحرانی که نفت و ناسیونالیسم و ترس غرب از تجاوز کمونیستها را در بر داشت. بحران مزبور ماهیت روابط شاه با دولت و مردم ایران را نیز عمیقاً تغییر داد. او تا ۱۹۵۲ تقریباً هیچ قدرتی نداشت، ولی پس از ۱۹۵۲ مصمم شد به هیچ زرقیبی در صحنه سیاسی ایران مجال سر بلند کردن ندهد.

این داستان با خشم ایرانیان نسبت به «شرکت نفت انگلیس و ایران» آغاز شد که انحصار تولید نفت ایران را در دست داشت و بسیاری از ایرانیان با دلایل محکم بر این باور بودند که بیشتر به انگلستان منفعت می رساند تا به ایران. حق امتیازی که به ایران پرداخت می شد بمراتب کمتر از مالیاتی بود که شرکت نفت به دولت انگلیس می پرداخت و شرکت اغلب مشاغل تخصصی را به انگلیسیهای واگذار می کرد که جلای وطن کرده بودند. پس از نزدیک پنجاه سال تقریباً هیچ متخصص فنی ایرانی در صنعت نفت وجود نداشت. رویهمرفته شرکت نفت بمنزله ابزار اصلی نظارت انگلیس بر ایران

24) Laing, *The Shah*, pp. 97-98; M.R. Pahlavi, *Answer to History*, p. 59.

تلقى می‌شد. ۲۵

در اواخر دهه ۱۹۴۰ شرکت نفت در مقابل خشم روزافزون ایرانیان چند امتیاز کوچک داد ولی این بسیار دورتر از انتظارات عمومی بود. یکی از نخست‌وزیران که کوشید موافقتنامه الحاقی منفوری را در این زمینه از مجلس بگذراند در مارس ۱۹۵۱ به دست يك ناسیونالیست مذهبی به قتل رسید. در همان ماه مجلس ملی شدن صنعت نفت را تصویب کرد. آنگاه دکتر مصدق رهبر جبهه ملی که از دیرباز یکی از طرفداران سرسخت ملی‌کردن صنعت نفت بود به رغم مخالفت شاه به نخست‌وزیری منصوب شد و تبدیل به بازیگر فوق‌العاده‌ای در صحنه بین‌المللی گردید.

محمد مصدق از يك خانواده ملاک ثروتمند بود و در زمان قاجارها به عنوان وزیر خدمت کرده بود. در مقایسه با او پهلویها هیچ بودند. او در حدود ۱۸۸۰ به دنیا آمده و مدت‌ها پیش از آنکه رضاشاه قدرت را در دست بگیرد در سوئیس تحصیل کرده بود. حقوقدان بود و در اوایل دهه ۱۹۲۰ در کابینه‌های مختلف شرکت کرده بود. او با نقشه رضاشاه در استقرار سلسله‌ای به نام خودش مخالفت ورزیده و به شمال شرقی ایران تبعید شده بود. پس از استعفای رضاشاه مجدداً وارد صحنه سیاست شده و در ۱۹۴۴ در برابر تلاشهای شوروی در کسب امتیاز نفت شمال ایران مقاومت کرده بود. اما نفرت عمده او از انگلیسیها بود. ظاهراً یکبار به شاه گفته بود «روسها به حساب نمی‌آیند، این انگلیسیها هستند که درباره هر چیزی در این مملکت تصمیم می‌گیرند». ۲۶ در سالهای ۱۹۵۰ او نجات کشورش را در فاصله گرفتن از شرق و غرب و بیطرفی واقعی می‌دانست. ولی در بحبوحه جنگ سرد که نیمی از اروپا زیر سلطه وحشتناک استالین قرار داشت، چنین نظریاتی چه در لندن و چه در واشینگتن کفرگویی بشمار می‌رفت.

مصدق بخاطر سبک کار و افکار و عقایدش در جهان غرب شهرت یافت.

25) Keddie, *Roots of Revolution*, p. 133.

26) Vernon Walters, *Silent Missions* (New York: Doubleday, 1978) pp. 247-252.

او نیز مانند آیت‌الله خمینی در يك ربع قرن بعد، برای بسیاری از غربیان اروپایی و امریکایی بکلی غیرقابل درك بود. هنگامی که در ۱۹۵۱ زمام امور را در دست گرفت تقریباً هفتادساله بود. او از کبر سن نیز همانند سایر خصوصیات خود برای ایجاد صحنه‌های غم‌انگیز استفاده می‌کرد، به اقتضای موقعیت می‌گریست، غش می‌کرد، پرگویی می‌کرد، می‌خندید، می‌نالید، فریاد می‌زد. اغلب اوقات با پیژاما ظاهر می‌شد، یا در تختخواب دراز می‌کشید و هیئتهای نمایندگی را به حضور می‌پذیرفت. با کمک عصا راه می‌رفت، اما گاهی آن را به دور می‌انداخت و جست‌وخیز می‌کرد. در نظر ایرانیان جاذبه‌ای فوق‌العاده داشت ولی در نظر بسیاری از خارجی‌ان عجیب می‌نمود. برای انگلیسیها که هنوز نفوذشان در تهران قوی بود و حتی در هیئت وزیران مصدق يك جاسوس داشتند، دشوار نبود که از او تصویر دیوانه‌ای را بسازند که ایران را به اردوی شورویها سوق می‌داد.

ناسیونالیسم مصدق و خشمی که نسبت به انگلیسیها داشت مانع از هرگونه سازشی می‌شد. در آغاز بسیاری از مقامات امریکایی در دستگاه حکومتی ترومن نسبت به هدف او نظر مساعد داشتند و از حرص و طمع انگلیسیها عصبانی بودند. دین آچسون مصدق را «يك ایرانی بی‌اندازه محافظه‌کار، ثروتمند، مرتجع با افکار فئودالی که برحسب تصادف از انگلیسیها متنفر است» نامید. ۲۷ اما بتدریج واشینگتن با نگرانی می‌دید که مصدق دارد به حزب توده متکی می‌شود (حزب توده ابزار سیاست شوروی در ایران بود ولی از يك نظر تنها حزب واقعی ایران بشمار می‌رفت. بقیه احزاب دسته‌بندیهای پاره‌ای از سیاستمداران بودند.)

حکومت کارگری در انگلستان با هربرت موریسون وزیر خارجه جنگجوی آن توانست امریکاییان را از حالت بیطرفی خارج سازد و در تحریم جهانی نفت ایران شرکت دهد. ایالات متحد از اعطای وام به مصدق مادام که اختلاف نفت حل نشده باشد خودداری ورزید. مصدق اعلام کرد که ایران در هر حال نیازی به حل اختلاف نفت ندارد و

بهتر است بدون نفت زندگی کند - چون دست کم در این صورت استثمار نخواهد شد. او اقتصاد بدون نفت و دوران صرفه جویی و ریاضت را اعلام کرد. ۲۸.

از اواسط ۱۹۵۲ طبقه متوسط رفته رفته از اطراف مصدق پراکنده شد، اما هنوز ناسیونالیسم شدید او نزد افراد بی چیز و روحانیون محبوبیت داشت. شاه از اینکه مصدق به جای او مظهر ایران شده است دلخور بود و لذا در تابستان ۱۹۵۲ کوشید او را از کار برکنار سازد. اما تظاهرات عظیم مردم و قیام عمومی مصدق را قادر ساخت که به سر کار برگردد و با قدرت و اختیارات بیشتر زمام امور را در دست بگیرد. او روابط سیاسی با انگلستان را قطع کرد و مادر شاه و اشرف را روانه تبعید ساخت. بدون شك این فکر را در سر داشت که حال که نمی تواند این دو زن سرسخت را کنترل کند، در غیاب آنان شاه رام تر شود. ۲۹.

شاه خود را در اتخاذ تصمیم ناتوان نشان می داد. تلگرامهای سفارتهای انگلیس و امریکا در آن زمان از او همانند رئیسی که نسبت به کارمندی اش احساس تحقیر دارد نام می برد. بدین سان یکی از اعضای سفارت انگلیس گزارشی از يك ناهار سه ساعت و نیمه با شاه پریشان خاطر را ارسال داشت و ضمن آن نوشت: «... به عقیده من یکی از دلایل طولانی بودن این ملاقات این بود که شاه از اینکه یکنفر مقداری سخنان بی مزه در باب موقتی بودن اوضاع درهم و برهم فعلی می زد، تسکین خاطر می یافت.» ۳۰ در یکی از گزارشهای مشترک انگلیس و امریکا درباره بحران، «شاه دارای حسن نیت نسبت به بریتانیا و امریکا، آگاه از خطر کمونیسم، ولی مردود و ضعیف» توصیف شده بود. در این گزارش همچنین آمده بود: «اخیراً او نشان داده است که در اثر تهدیدهای مصدق به آسانی از میدان در خواهد رفت.» ۳۱.

28) Laing, *The Shah*, p. 122.

۲۹) نیویورک تایمز، ۳ مارس ۱۹۵۳.

۳۰) گزارش جان واکر، تهران، ۱۹ ژانویه ۱۹۵۱:

Public Record Office London, EP 1015/9.

31) November 8, 1951, Public Record Office London, EP 1024/10.

ابتدا واشینگتن کوشید بین انگلستان و ایران میانجی شود. در ژوئیه ۱۹۵۱ آورل هریمن به تهران سفر کرد. مصدق در تختخواب او را پذیرفت. وقتی هریمن وارد اتاق شد او با هیجان زیاد دستهایش را به تکان درآورد و به ایراد سخنان شدیدالحنی علیه بریتانیا پرداخت: «شما نمی‌دانید آنها چقدر موذی هستند، نمی‌دانید چقدر بدجنس‌اند. به هرچه دست بزنند کثیف و آلوده می‌شود.» هریمن خاطر نشان کرد که خود او طی دو جنگ جهانی دوش به دوش انگلیسیها جنگیده و معتقد است که آنها جنبه‌های خوبی هم دارند. هریمن و مترجمش ورنون والترز مصدق را جالب ولی بعنوان مخاطب غیرممکن یافتند. در یک مورد مصدق اظهار داشت: «همیشه گرفتاریهای ایران را بیگانگان ایجاد کرده‌اند. همه چیز با آن یونانی آغاز شد، مقصودم اسکندر است.»^{۳۲}

شاه در کاخ خود تقریباً از جریان رویدادها بی‌اطلاع بود. مصدق بیش از پیش از اختیارات او کاسته بود و قصد داشت او را نادیده بگیرد و شاه برای رفع دل‌تنگی به سرگرمیهایی از قبیل شوخی با مهمانان پناه برده بود. بعدها ملکه ثریا تعریف کرد که شاه گاهی در موقع نمایش فیلم می‌کوشید با تقلید صدای سگ مهمانان را سرگرم کند (نمایش فیلم تا روزهای آخر از سرگرمیهای مورد علاقه دربار بود). در یک مورد دیگر با افکندن قورباغه‌ها و عنکبوت‌های پلاستیکی در دامن خانمهایی که بریج بازی می‌کردند، سعی کرد آنها را بترساند. چون کار دیگری نداشت که بکند.^{۳۳}

در اواخر ۱۹۵۲ دولت انگلستان (که اکنون در دست محافظه‌کاران بود) تصمیم گرفت مصدق را برکنار سازد. انگلیسیها از قبل عوامل اطلاعاتی در تهران داشتند و اکنون می‌کوشیدند آنها را در اختیار سازمان سیا قرار دهند. کریمت (کیم) روزولت، نوه تئودور روزولت که از کارمندان قدیمی «او اس اس» (سازمان اطلاعات زمان جنگ امریکا) و رئیس عملیات سازمان سیا در خاورمیانه بود به لندن دعوت شد تا درباره نقشه انگلیسیها گفتگو کند. انگلیسیها در درجه اول

32) Walters, *Silent Missions*, pp. 241-63.

33) Laing, *The Shah*, pp. 125-26.

نگران «شرکت نفت انگلیس و ایران» بودند. امریکا بیشتر نگران خطر احتمالی شوروی به ایران بود.^{۳۴}

نقشه انگلیسیها برای براندازی مصدق تا زمانی که ژنرال آیزنهاور در ژانویه ۱۹۵۳ زمام امور امریکا را در دست گرفت متوقف ماند. در این هنگام گروهی از مقامات انگلیسی به واشینگتن پرواز کردند تا در این خصوص با آلدالس رئیس جدید سیا و برادرش جان فاستر وزیر خارجه گفتگوهای بیشتری به عمل آورند. انگلیسیها توصیه کردند که کیم روزولت تصدی هرگونه عملیات را برعهده بگیرد و برای کشف امکانات به ایران اعزام شود. با این موضوع موافقت شد.^{۳۵}

در ایران روزولت متوجه شد که محاصره اقتصادی طرفداران مصدق را چه در میان روحانیون و چه در میان تجار بازار کاهش داده است. در واقع پاسخهای نامنظم و بیش از پیش جزمی او به مسائل روز باعث شده بود که حتی پاره‌ای از حامیان او در جبهه ملی او را ترک گویند. روزولت حساب کرد که هنوز ارتش به شاه وفادار است و یک ائتلاف قوی می‌توان برضد مصدق ترتیب داد. او دو برادر ایرانی را که قبلاً مأمور انگلیسیها بودند بکار گرفت و آنان را برای آموزش بیشتر به امریکا برد.^{۳۶}

یکی از مسائلی که برای توطئه‌کنندگان کودتا مطرح بود این بود که اگر مصدق برکنار شود با شاه چه بکنند. در این مرحله خود شاه نمی‌دانست چه نقشه‌ای برایش کشیده‌اند. او حتی به انگلیسیها سوءظن داشت که با مصدق برضد او توطئه می‌کنند.*

34) C.M. Woodhouse, *Something Ventured* (London: Granada, 1981), p. 117.

(این کتاب تحت عنوان عملیات چکمه و اسرار کودتای ۲۸ مرداد به فارسی ترجمه شده است. - م.)

35) Rubin, *Paved with Good Intentions*, p. 77.

36) *Ibid.*, pp. 78-79.

* مثل همیشه، در بسیاری از محافل ایران درباره مقاصد انگلیسیها بحث می‌شد. کریستوفر وودهارس یکی از مأموران انگلیسی که شدیداً در مبارزه ←

تردیدهای شاه در تلگرامهای دیپلوماتیک منعکس است. پس از آنکه روابط سیاسی با بریتانیا قطع شد، شاه از طریق دفتر لوی هندرسون سفیر امریکا تماس خود را با لندن حفظ کرد. در مه ۱۹۵۳ وزارت خارجه امریکا به انگلیسیها گفت که شاه مایل است بدانند از او چه انتظاری دارند.

او این نغمه را ساز کرده است، که انگلیسیها سلسله قاجار را بیرون کردند و پدرش را آوردند و سپس پدرش را هم بیرون کردند. اکنون نیز می‌توانند در صورتی که مقتضی بدانند او را به نوبه خود بر سر کار نگاه‌دارند یا برکنار سازند. اگر آنها می‌خواهند او بماند و مقام سلطنت اختیاراتی را که قانون اساسی به آن تفویض کرده داشته باشد، باید به او اطلاع بدهند. اگر هم می‌خواهند برود باید بی‌درنگ به او بگویند تا بتواند بی‌سروصدا کشور را ترک‌گوید. ۲۸

وزارت خارجه بریتانیا پیش‌نویس پاسخ شخصی چرچیل را به این مضمون تهیه کرد که احتمالاً شاه را بیش از پیش نگران یا مطمئن ساخت: «هرچند ما در سیاست داخلی ایران مداخله نمی‌کنیم ولی از مشاهده بیرون‌کردن شاه فوق‌العاده متأسف خواهیم شد. شاید آقای هندرسون سفیر ایالات متحد در تهران بتواند این اطمینان را به شاه



برای براندازی مصدق درگیر بود، بعدها نوشت که بسیاری از ایرانیان برجسته بر این باور بودند که انگلیسیها مصدق را روی کار آورده‌اند زیرا پالایشگاه آبادان کهنه و غیراقتصادی شده‌است. بنابراین لندن می‌خواسته نفت ملی شود تا بتواند ادعای غرامت کند. ۲۷

37) Woodhouse, *Something Ventured*, p. 112.

۳۸) تلگراف سفیر بریتانیا در واشینگتن به وزارت خارجه انگلیس، ۲۱ مه ۱۹۵۳:

Public Record Office, London, FO 371/104659.

بدهد و بگوید این پیام شخصاً از جانب من ارسال شده است. ۳۹
 دفعه بعدی که هندرسون به دیدار شاه رفت آنسو در باغ کاخ
 سلطنتی به قدم زدن پرداختند تا از جاسوسان مصدق یا میکروفونهای
 مخفی درامان باشند. بنظر می‌رسید شاه از پیام چرچیل بسیار خوشحال
 است. او عقیده داشت مفهوم پیام این است که نظر انگلیسیها تغییر
 کرده است. قبلاً از وی خواسته بودند که صرفاً يك پادشاه مشروطه
 باشد و اکنون احتمالاً می‌خواستند او خودش را بیشتر درگیر سیاست
 ایران بنماید. او معتقد بود که باید همین کار را بکند و گرنه اغتشاش
 و هرج و مرج حکمفرما خواهد شد. ۴۰

در اواسط تابستان ۱۹۵۳ کلیه تلاشها برای مذاکره در حل بحران
 نفت در نتیجه یکدندگی و سرسختی مصدق با شکست روبرو شده بود.
 چرچیل مصمم بود که باید او را ساقط کرد. آنتونی ایدن وزیر خارجه
 محتاطتر بود. در ۲۲ ژوئن امریکاییها نیز که از دست مصدق
 اوقاتشان تلخ بود و بشدت نگران نفوذ شوروی بودند، تصمیم گرفتند
 جلو کیم روزولت و سایر مأموران عملیاتی سازمان «ام آی ۶» را رها
 کنند.

در لندن ایدن بیمار و بستری شد و چرچیل وزارت خارجه را
 تحویل گرفت. او اجازه نهائی را در مورد شروع آنچه انگلیسیها
 «عملیات چکمه» (و مأموران سیا عملیات آجاکس) می‌نامیدند صادر
 کرد. ۲۱ چرچیل يك پیام محکم‌تر فرستاد و شاه را تشویق کرد که علیه
 مصدق وارد عمل شود. این پیام از جنبه يك دستورالعمل غیرمستقیم
 ولی بی‌اندازه روشن در نوع خود شاهکار بود و جا دارد که عیناً آن
 را نقل کنیم:

خوشحال خواهم شد اگر آقای هندرسون سفیر امریکا پیام ذیل

(۳۹) یادداشت‌های شخصی نخست‌وزیر، ۲۲ مه ۱۹۵۳:

Public Record Office, London, FO M 151/53.

(۴۰) تلگراف سفیر بریتانیا در واشینگتن به وزارت خارجه انگلیس، ۲ ژوئن

۱۹۵۳:

Public Record Office, London, FO 371/104659.

41) Woodhouse, *Something Ventured*, p. 125.

را که جنبه کلی دارد و به عقیده من صحیح و طبق اصول دموکراتیک می‌باشد به شاه تسلیم کند. شروع پیام: «وظیفه یک پادشاه مشروطه یا رئیس‌جمهوری این است که وقتی با عمل خشن مستبدانه‌ای از جانب افراد یک حزب اقلیت روبرو می‌شود، اقدامات لازم را برای تأمین سعادت توده‌های زحمتکش و برقراری نظم بعمل آورد.» پایان پیام.

اما وقتی این پیام تسلیم شد که مصدق سقوط کرده بود. ۲۲. کیم روزولت را مجدداً به تهران فرستادند. او بلافاصله بعد از اشرف - که در اروپا با سیا و «ام آی ۶» در تماس بود - مخفیانه وارد کشور شد تا به گفته ملکه ثریا «ما را تشویق به اقدام کند.» مصدق به اشرف دستور داد فوراً از کشور خارج شود. ۲۳. شاه هنوز عصبی و نامصمم بود. کیم روزولت درحالی‌که زیرپتویی در عقب اتومبیل مخفی شده بود از در کاخ سلطنتی گذشت و به دیدن شاه رفت. شاه سوار اتومبیل شد و در کنار او نشست. روزولت نقشه کودتا را برایش شرح داد. شاه بشدت دچار هیجان شد. تا آن هنگام هنوز پاور نمی‌کرد که امریکاییها بخواهند از شر مصدق خلاص شوند. ۲۴. حمایت انگلیسیها بتنهایی در بهترین وضع می‌توانست یک دعای خیر باشد.*

نقشه از این قرار بود که شاه دو فرمان صادر کند: با یکی مصدق را معزول و با دیگری سرلشکر فضل‌الله زاهدی را که از هوادارانش بود به نخست‌وزیری منصوب کند. آنگاه می‌بایست به شهری در ساحل

42) Public Record Office, London, FO 371/104659. 80648.

43) Laing, *The Shah*, p. 131.

44) Kermit Roosevelt, *Counter coup: The Struggle for the Control of Iran* (New York: McGraw, Hill, 1979) pp. 69-77, 91-95, 111-113, 199.

(این کتاب تحت عنوان *کودتا در کودتا* به فارسی ترجمه شده است. - م.)
 • در روزهای پیش از تبعید ثانوی شاه در ۱۹۷۹، روزولت شرح گشایی درباره نقش خودش در عملیات گذشته تنها با رضایت سازمان سیا بلکه با موافقت شاه انتشار داد. با این حال موافقت انگلیسیها را جلب نکرده بود. وقتی

دریای خزر پرواز کند و منتظر باشد. در همین حال روزولت می‌بایست چند صد هزار دلار از بودجه سری که سازمان سیا در تهران داشت به دو مأمور خود بپردازد. این پول را می‌بایست به چاقوکشان و اراذل زورخانه‌ها و افراد فقیر زاغه‌نشین جنوب‌شهر بپردازند تا به تظاهرات به نفع شاه تشویق شوند.

سرلشکر زاهدی مردی بلندقد و خوش‌قیافه بود که همیشه هم مورد محبت انگلیسی‌ها قرار نداشت. در زمان جنگ یکی از افسران برجسته انگلیسی به نام فیتزروی مک‌لین زاهدی را به اتهام توطئه با جاسوسان آلمانی بازداشت کرده بود. مک‌لین در کتاب مشهوری که تحت عنوان **تماس‌های شرقی** نوشته شرحی درباره دستگیری سرلشکر داده است و می‌گوید در خانه‌اش عکس‌های بسیاری از زنان خودفروش را یافته بود. (زاهدی در تمام عمرش به زنان علاقه داشت. ملکه ثریا بعدها او را «نیمی لافزن و نیمی دون‌ژوان» توصیف کرد.) ولی در ۱۹۵۳ پرونده زمان جنگ او فراموش شده بود. اگر هم انگلیسی‌ها نگرانی‌هایی درباره او داشتند ولی در هر حال کمتر از مصدق خطرناک بود.

در آخرین روزهای پیش از کودتا، مصدق پیش از پیش قدرت کسب کرد. روزولت از اینکه شاه هنوز مردد بود اعصایش خرد شده بود. فرماندومی بمنظور انحلال مجلس برگذار شد که می‌گفتند مورد تصویب ۹۹٫۹ درصد مردم قرار گرفته است. چنانکه انتظار می‌رفت مجلس منحل شد. شاه در ۱۲ اوت فرمانهایش را صادر کرد. ابتدا نقشه خوب پیشرفت نکرد. مصدق سرهنگ نعمت‌الله نصیری پیک شاه را که رئیس گارد سلطنتی بود بسادگی بازداشت کرد. اعلام

مقامات سیا کتاب را مرور کردند به روزولت پیشنهاد نمودند که ابتکار عملیات را به «شرکت نفت انگلیس و ایران» نسبت دهد تا ناراحتی دولت بریتانیا را برنینگیزد. «شرکت نفت بریتانیا» که جانشین «شرکت نفت انگلیس و ایران» شده است بلافاصله تهدید کرد که او را مورد تعقیب قانونی قرار خواهد داد. بدین جهت نسخه‌های کتاب جمع‌آوری و بازنویسی شد.

45) Fitzroy Maclean, *Eastern Approaches* (London: Jonathan Cape, 1949), pp. 266-75.

داشت که کودتایی را خنثی کرده و دستور بازداشت زاهدی را داد. اما سرلشکر قبلا در ملك يكي از دوستانش مخفی شده بود. او از همانجا پیامی به ارتش که به شاه وفادار مانده بود فرستاد. در ابتدا خیابانهای تهران در دست طرفداران مصدق و اعضای حزب توده بود. جمعیت که پرچم سرخ در دست داشت مجسمه‌های شاه و پدرش را پایین کشید و فریاد زد: «یانکی به خانه برگرد.»^{۴۶}

شاه گمان کرد کودتا شکست خورده است. این بود که دچار وحشت شد و به اتفاق ثریا با يك هواپیمای کوچک به عراق گریخت. وقتی ژولیده و خسته به بغداد رسیدند مقامات عراقی ترتیب ملاقات محرمانه‌ای بین شاه و سفیر امریکا را دادند. شاه نومیدانه از سفرای امریکا و انگلیس رهنمود می‌خواست. آیا باید علناً مصدق را محکوم کند؟ چه باید بکند؟ آیا می‌بایست همانجا بماند یا به اروپا برود؟ مصرانه می‌گفت که استعفا نداده است ولی حال چه باید بکند؟^{۴۷}

پیش از آنکه هرگونه رهنمودی - دست‌کم از جانب انگلیسیها - داده شود، شاه و ثریا به رم پرواز کردند، شاید به این دلیل که ملك

46) Rubin, *Paved with Good Intentions*, pp. 81-86.

۴۷) تلگراف سفیر بریتانیا در بغداد:

Public Record Office, London FO 371/104659. 80648. EP 1943/4.

• فردای آن روز سفیر امریکا در بغداد گزارش شاه را درباره وقایعی که روی داده بود به اطلاع سفیر انگلیس رساند. تلگرام سفیر انگلیس به وزارت خارجه آن کشور اشاراتی به شخصیت شاه و وضع ناگوار او دارد. شاه گفته بود: «چندی پیش به او پیشنهاد شده بود که کودتایی علیه مصدق اقتضا دارد. او به علت اقدامات خلاف قانون اساسی و حسادت بیمارگونه مصدق به شخص او با این کار موافقت کرده بود. با توجه به این اوضاع شاه احساس کرده بود که باید بعنوان پادشاه مشروطه اقدام کند و لذا تصمیم گرفته بود فرمانهایی مبنی بر عزل مصدق و نصب سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیری صادر نماید... ضمناً شاه اشخاص مورد اعتمادش را در جریان قرار داده بود.» آنگاه بمنظور اجتناب از سوءظن به ساحل دریای خزر رفته بود و در آنجا با وحشت اطلاع یافته بود که نقشه کودتا با شکست روبرو شده است؛ مصدق عزل خود را بسادگی نپذیرفته بود. «آنگاه شاه تشخیص داده بود به عنوان يك پادشاه مشروطه نباید به زور متوسل شود چون این کار به خونریزی و هرج و مرج و رخنه شوروی منجر خواهد شد. بنابراین به بغداد آمد.»

فیصل از حضورشان در بغداد دستپاچه شده بود یا شاید شاه تصور کرده بود که در پایتخت ایتالیا امن‌تر و راحت‌تر خواهد بود. در رم، کاردار ایران به‌جای اینکه خودش را درگیر وضع نامعلوم شاه کند بسرعت از شهر خارج شد و به کنار دریا رفت. او حتی از دادن کلید اتومبیل شخصی شاه که در رم بود خودداری کرد. (یکی از کارمندان جزء سفارت وفادارتر بود و کلید را به شاه رساند. شاه بعداً کاردار را از خدمت منفصل کرد و به کارمند مزبور پاداش داد.) روزنامه‌های ایتالیا جنجال زیادی دربارهٔ اینکه شاه و ملکه ایران تقریباً هیچ لباس و مستخدمی با خود نیاورده و ظاهراً پول هم ندارند براه انداختند. می‌نوشتند آنها حتی در گرفتن اتاق هتل نیز دچار اشکال شده‌اند. یکی از اعضای سفارت انگلیس به وزارت خارجهٔ آن کشور نوشت: «گویا آنها فقط يك اتاق خواب در طبقهٔ چهارم هتل اکسلسیور گرفته‌اند... و آن را نیز يك کارخانه‌دار ایرانی تغلیه کرده و در اختیارشان گذاشته است. ۴۸۰ (تمام ایرانیانی که در این روزها به شاه کمک کردند بعدها هزار برابر بیشتر پاداش گرفتند.) هنوز مسئله برای شاه این بود که بداند انگلیسیها و امریکاییها از او می‌خواهند چه بکنند. به دستور وزارت خارجهٔ امریکا سفیر آن کشور در رم به او توصیه کرد که يك مصاحبهٔ مطبوعاتی ترتیب بدهد و در آن بر حقوقی که قانون اساسی به او داده و غیرقانونی بودن اقدامات مصدق تأکید کند. او باید توضیح دهد که کشور را فقط به این دلیل ترك نموده که دیگر حقوق او محترم شمرده نمی‌شد و او می‌خواسته است از خونریزی اجتناب کند. ۴۹ اما در همان‌هنگام وزارت خارجهٔ امریکا در این فکر بود که چنانچه شاه برنگردد «امتیازات کوچکی» به مصدق بدهد.

انگلیسیها در مورد شاه محتاط‌تر می‌شدند. او تا اینجا با شجاعت رفتار نکرده بود و پاره‌ای از مقامات انگلیسی عقیده داشتند او مهره‌ای است یازنده که دیگر نمی‌توان با آن بازی کرد. یادداشتهای

48) Public Record Office, London, FO 371/104658. 80648 EP 1941.

(۴۹) تلگراف ۱۷ اوت ۱۹۵۳، شماره ۴۸۸:

Public Record Office, London FO 371/104 659. 80648.